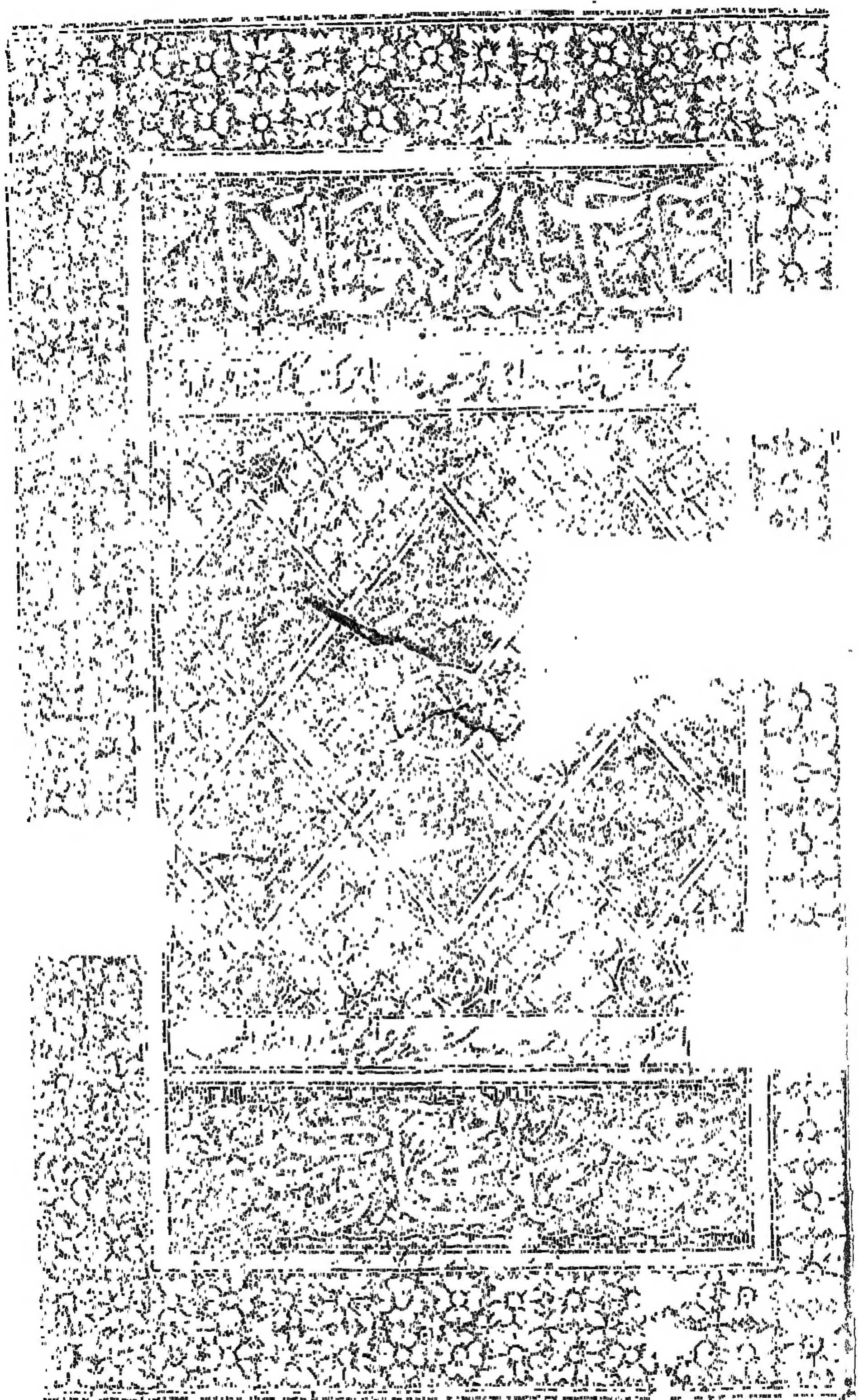


بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله العلی العظیم والصلوٰۃ والسلام علی رسوله الکریم

اما بعد خادم طلبا محمد سعید عفا عنه ربه الحمید عرضه می دهد که از مدت دیر باز بخاطرم بود که مجموعهٔ میزان و منشعب مثل دیگر نسخها بحلیهٔ تصحیح پسندیده و حواشی مفیده آرایش داده شود بنا بر علیه محنت تام و مشقت ما لا کلام و صرف کثیر بدرستی و تحشیهٔ آن بپرداختم و حواشی که تفهم و تفهیم آن بر مبتدیان متعذر و دشوار بود از ان احتراز نموده بحلیهٔ حواشی ضروریه مع ازدیاد و اضافهٔ فوائد نافعه و تتمهٔ جدیده محلی و مزین نمودم الله تعالی جل شانه قبول فرماید کسانیکه ازین مجموعه فائده بردارند از دعای خیر یاد دارند

٢

دیباچه مجموعه میزان الصرف

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين

جمیع ستایش ثابت ست مر خدای را که پروردگار عالمیان ست و نکوئی آخرت ثابت ست برای متقیان

والصلوة على رسوله محمد وآله واصحابه اجمعين

و رحمت کامله نازل باد بر رسول خدا که (اسم او) محمد صلی الله علیه وآله وسلم ست و بر آل و اصحاب آن همگان رضی الله عنهم

بدان اسعدك الله تعالى في الدارين كه جمله افعال

نیکبخت کند ترا خدای برتر در هر دو جهان ۱۲

متصرفه بر سه گونه است ماضی و مستقبل و حال و هر چه جز این

یعنی بر سه قسم ست ۱۲

سه چیست متفرع ست هم ازین سه اما ماضی فعلی را گویند که بزمانه گذشته

یعنی ماضی و مستقبل و حال ۱۲ یعنی بر آینده ۱۲

تعلق دارد و آخر او مبنی باشد بر فتحه قلت حروفه او کثرت گر بعارض

کم باشد حروف آن یا بسیار ۱۲

چون فعل فعل فعلل چون ضرب سمع کرم بعثر

اما مستقبل فعلی را گویند که بزمانهٔ آینده تعلق دارد و آخر او مرفوع

باشد مگر بعارض چون یفعِلُ یفعَلُ یفعُلُ یفعِّلُ چون

یضرب یسمع یکرم یعذر اما حال فعلی را

گویند که بزمانهٔ موجود تعلق دارد و صیغهٔ حال همچو صیغهٔ استقبال ست

و از هر یکی ازین ماضی و مضارع چهارده کلمه بیرون می آیند

سه ازان مر مذکر غائب راست و سه ازان مر مؤنث غائب راست

و سه ازان مر مذکر حاضر راست و سه ازان مر مؤنث حاضر راست

و دو ازان مر حکایت نفس متکلم راست در اول صیغه

وحدان حکایت نفس متکلم مذکر و مؤنث یکسان ست و

در دوم صیغه حکایت نفس متکلم تثنیه و جمع مذکر و مؤنث

نیز یکسان ست و هر یکی ازین ماضی و مضارع بر دو گونه است

معروف و مجهول و هر یکی ازین نیز بر دو گونه است اثبات و نفی

بحث اثبات فعل ماضی معروف

فَعَلَ فَعَلَا فَعَلُوْا فَعَلَتْ فَعَلَتَا فَعَلْنَ فَعَلْتَ

فَعَلْتُمَا فَعَلْتُمْ فَعَلْتِ فَعَلْتُمَا فَعَلْتُنَّ فَعَلْتُ فَعَلْنَا

فصل این همه که گفته شد بحث اثبات فعل ماضی معروف بود

چون خواهی که مجهول بنا کنی فای فعل را ضمه کن و عین فعل را کسره ده ودر وحال ولام کلمه را بر حالت خود بگذار تا ماضی مجهول گردد

بحث اثبات فعل ماضی مجهول

فُعِلَ فُعِلَا فُعِلُوْا فُعِلَتْ فُعِلَتَا فُعِلْنَ فُعِلْتَ

فُعِلْتُمَا فُعِلْتُمْ فُعِلْتِ فُعِلْتُمَا فُعِلْتُنَّ فُعِلْتُ فُعِلْنَا

فصل این همه که گفته شد بحث اثبات فعل ماضی مجهول بود

چون خواهی که نفی بنا کنی مای نفی در اول او در آر تا ماضی منفی گردد و مای نفی در لفظ ماضی هیچ عمل نکند چنانچه بود همبران طریق باشد لیکن عمل در معنی کند یعنی مثبت را بمعنی منفی گرداند

بحث نفی فعل ماضی معروف

مَا فَعَلَ مَا فَعَلَا مَا فَعَلُوا مَا فَعَلَتْ مَا فَعَلَتَا
مَا فَعَلْنَ مَا فَعَلْتَ مَا فَعَلْتُمَا مَا فَعَلْتُمْ مَا فَعَلْتِ
مَا فَعَلْتُمَا مَا فَعَلْتُنَّ مَا فَعَلْتُ مَا فَعَلْنَا

بحث نفی فعل ماضی مجهول

مَا فُعِلَ مَا فُعِلَا مَا فُعِلُوا مَا فُعِلَتْ مَا فُعِلَتَا
مَا فُعِلْنَ مَا فُعِلْتَ مَا فُعِلْتُمَا مَا فُعِلْتُمْ مَا فُعِلْتِ
مَا فُعِلْتُمَا مَا فُعِلْتُنَّ مَا فُعِلْتُ مَا فُعِلْنَا

فوائد نافعه

این همه که گفته شد بحث ماضی مطلق بود چون خواهی که ماضی قریب یا بعید یا استمراری وغیره بنا کنی پس اگر لفظ قد بر ماضی مطلق داخل کنی ماضی قریب گردد چون قد ضرب واگر لفظ کان داخل کنی ماضی بعید شود نحو کان ضرب واگر آن را بر مضارع داخل کنی ماضی استمراری گردد چون کان یفعل واگر بر ماضی مطلق لفظ لعلما در آری ماضی احتمالی گردد نحو لعلما فعل وهمچنان اگر بجای (لعلما) لفظ (لیتما) داخل کنی ماضی تمنائی گردد چون لیتما ضرب باید دانست که از هر یک ازینها چهارده چهارده صیغه بر می آیند چنانکه در ماضی مطلق گذشت

فصل این همه که گفته شد بحث فعل ماضی بود چون خواهی

مضارع بنا کنی یکی را از علامتهای مضارع در اول او در آر و آخر او

یعنی فعل مضارع ۱۲

ضمه کن و علامت مضارع چهار حرف اند الف و تا و یا و نون که مجموع

وی اتین باشد الف وحدان حکایت نفس متکلم راست و تا

یعنی بلفظ اتین ۱۲

برای هشت کلمه است سه ازان مر مذکر راست و سه ازان

مر مونث حاضر راست و دو ازان مر واحد و تثنیه مونث غائب راست

یعنی تفعل و تفعلان که واحد و تثنیه مونث غائب ست ۱۲

و یا برای چهار کلمه راست سه ازان مر مذکر غائب راست و یکی مر جمع

یعنی یفعل یفعلان یفعلون ۱۲

مونث غائب راست و نون برای تثنیه و جمع حکایت متکلم مذکر و مونث ست

یعنی نفعلن ۱۲ من ای نفعل ۱۲ من

و در هفت محل نون اعرابی را در آر چهار تثنیه که نون اعرابی درینها مکسور باشد

یعنی آن نون که بدل اعراب ست ۱۲ من

و دو جمع مذکر غائب و حاضر و یکی واحد مونث حاضر که نون اعرابی درینها

ای یفعلون تفعلون ۱۲ من ای تفعلین ۱۲ من قنوجی

مفتوح باشد و نون جمع مونث چنانکه در ماضی آید همچنان در مضارع نیز آید

ای در تفعلن ۱۲ ای در فعل ماضی ۱۲ یعنی در فعل مضارع ۱۲

بحث اثبات فعل مضارع معروف

يَفْعَلُ يَفْعَلَانِ يَفْعَلُونَ تَفْعَلُ تَفْعَلَانِ يَفْعَلْنَ تَفْعَلُ

تَفْعَلَانِ تَفْعَلُونَ تَفْعَلِينَ تَفْعَلَانِ تَفْعَلْنَ أَفْعَلُ نَفْعَلُ

فصل این همه که گفته شد بحث اثبات فعل مضارع معروف بود

چون خواهی که مضارع مجهول بنا کنی علامت مضارع را ضمه ده و عین

کلمه را فتحه ده و حال لام کلمه را بر حالت خود بگذار تا مضارع مجهول گردد

بحث اثبات فعل مضارع مجهول

يُفْعَلُ يُفْعَلَانِ يُفْعَلُونَ تُفْعَلُ تُفْعَلَانِ يُفْعَلْنَ تُفْعَلُ

تُفْعَلَانِ تُفْعَلُونَ تُفْعَلِينَ تُفْعَلَانِ تُفْعَلْنَ أُفْعَلُ نُفْعَلُ

فصل این همه که گفته شد بحث اثبات فعل مضارع مجهول بود چون خواهی

که نفی بلا بنا کنی لای نفی در اول او در آر لای نفی در لفظ مضارع هیچ عمل نکند چنانکه

بود همبران طریق باشد لیکن عمل در معنی کند یعنی مثبت را المعنی منفی گرداند

بحث نفی فعل مضارع معروف

لا یفعلُ لا یفعلانِ لا یفعلونَ لا تفعلُ لا تفعلانِ لا یفعلنَ لا تفعلُ

لا تفعلانِ لا تفعلونَ لا تفعلینَ لا تفعلانِ لا تفعلنَ لا افعلُ لا نفعلُ

بحث نفی فعل مضارع مجهول

لا یُفعلُ لا یُفعلانِ لا یُفعلونَ لا تُفعلُ لا تُفعلانِ لا یُفعلنَ لا تُفعلُ

لا تُفعلانِ لا تُفعلونَ لا تُفعلینَ لا تُفعلانِ لا تُفعلنَ لا اُفعلُ لا نُفعلُ

فصل این همه گفته شد بحث نفی فعل مضارع بلا بود چون خواهی که نفی تاکید بلن بنا کنی لن در اول فعل مضارع در آر و این نفی را نفی تاکید بلن گویند و لن در فعل مستقبل در پنج محل نصب کند و آن پنج محل اینست واحد مذکر غائب و واحد مونث غائب و واحد مذکر حاضر و دو صیغه حکایت نفس متکلم و در هفت محل

نون اعرابی را ساقط گرداند چهار تثنیه و دو جمع مذکر غائب و حاضر

و یکی واحد مؤنث حاضر و در دو کلمه یعنی جمع مؤنث غائب و حاضر

در لفظ هیچ عمل نه کند و لکن مضارع را بمعنی مستقبل منفی گرداند

بحث نفی تاکید بلن در فعل مستقبل معروف

لن یفعل لن یفعلا لن یفعلوا لن تفعل لن تفعلا لن یفعلن لن تفعل

هرگز نخواهد کرد آن یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکر غائب بحث نفی تاکید بلن در فعل مستقبل معروف ۱۲

لن تفعلا لن تفعلوا لن تفعلی لن تفعلا لن تفعلن لن افعل لن نفعل

بحث نفی تاکید بلن در فعل مستقبل مجهول

لن یُفعل لن یُفعلا لن یُفعلوا لن تُفعل لن تُفعلا لن یُفعلن لن تُفعل

هرگز کرده نخواهد شد آن یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکر غائب بحث نفی تاکید بلن در فعل مستقبل مجهول ۱۲

لن تُفعلا لن تُفعلوا لن تُفعلی لن تُفعلا لن تُفعلن لن اُفعل لن نُفعل

فصل این همه که گفته شد بحث نفی تاکید بلن در فعل مستقبل بود چون خواهی

نفی جحد بلم بنا کنی لم در اول فعل مضارع در آر و این را نفی جحد بلم میگویند

ولم در فعل مضارع در پنج محل جزم کند اگر در آخر او حرف علت نباشد
واگر باشد ساقط گرداند چون لم یدع ولم یره ولم یخش و حروف علت
سه است واو و الف و یا که مجموعه وی ای باشد و آن پنج محل اینست واحد مذکر
غائب و واحد مؤنث غائب و واحد مذکر حاضر و دو کلمه حکایت نفس متکلم و در هفت
محل نون اعرابی را ساقط گرداند چهار تثنیه و دو جمع مذکر غائب و حاضر و یکی
واحد مؤنث حاضر و در دو محل در لفظ هیچ عمل نکند و آن دو محل اینست جمع مؤنث غائب
و حاضر و در همه کلمات عمل در معنی کند یعنی صیغهٔ فعل مضارع را بمعنی ماضی منفی گرداند

بحث نفی جحد بلم در فعل مستقبل معروف

لم یفعل لم یفعلا لم یفعلوا لم تفعل لم تفعلا لم یفعلن لم تفعل
لم تفعلا لم تفعلوا لم تفعلی لم تفعلا لم تفعلن لم افعل لم نفعل

بحث نفی جحد بلم در فعل مستقبل مجهول

لم تفعل لم یفعلا لم یفعلوا لم تفعل لم تفعلا لم یفعلن لم تفعل

لم تفعلا لم تفعلوا لم تفعلی لم تفعلا لم تفعلن لم افعل لم نفعل

معانی این صیغ ظاهر اند ۱۲

فصل این همه که گفته شد بحث نفی جحد بلم در فعل مستقبل بود چون خواهی
که لام تاکید با نون تاکید بنا کنی لام تاکید در اول فعل مستقبل در آر و نون تاکید
در آخر او زیاده کن و لام تاکید همیشه مفتوح باشد و نون تاکید دو نوعست یکی نون ثقیله
دوم نون خفیفه و نون ثقیله نون مشدد را گویند و نون خفیفه نون ساکن را گویند
و نون ثقیله در چهارده کلمه در آید و نون خفیفه در شش کلمه در آید و ما قبل نون ثقیله
در پنج محل مفتوح باشد و آن پنج محل اینست واحد مذکر غائب واحد مونث غائب و
واحد مذکر حاضر و دو صیغه حکایت نفس متکلم و در شش محل ما قبل نون ثقیله الف باشد
چهار تثنیه و دو جمع مونث غائب و حاضر و درین دو محل الف فاصل در آید و در جمع مذکر غائب
و حاضر واو دور کرده شود و ما قبل او ضمه گذاشته شود تا دلالت کند بر حذف واو

وا ز صیغهٔ واحد مؤنث حاضر یا دور کرده شود و ماقبل او کسره گذاشته آید تا دلالت

کند بر حذف یا و نون ثقیله در شش محل مکسور باشد و آن شش محل همانست

که دران الف در می آید و در باقی هشت محل مفتوح و نون خفیفه در محلیکه

الف باشد در نیاید و در باقی محل بیاید و نون اعرابی با نون تاکید جمع نشود

بحث لام تاکید با نون تاکید ثقیله در فعل مستقبل معروف

لَيَفْعَلَنَّ لَيَفْعَلَانِّ لَيَفْعَلُنَّ لَتَفْعَلَنَّ لَتَفْعَلَانِّ لَيَفْعَلْنَانِّ لَتَفْعَلَنَّ

لَتَفْعَلَانِّ لَتَفْعَلُنَّ لَتَفْعَلِنَّ لَتَفْعَلَانِّ لَتَفْعَلْنَانِّ لَأَفْعَلَنَّ لَنَفْعَلَنَّ

بحث لام تاکید با نون تاکید ثقیله در فعل مستقبل مجهول

لَيُفْعَلَنَّ لَيُفْعَلَانِّ لَيُفْعَلُنَّ لَتُفْعَلَنَّ لَتُفْعَلَانِّ لَيُفْعَلْنَانِّ لَتُفْعَلَنَّ

لَتُفْعَلَانِّ لَتُفْعَلُنَّ لَتُفْعَلِنَّ لَتُفْعَلَانِّ لَتُفْعَلْنَانِّ لَأُفْعَلَنَّ لَنُفْعَلَنَّ

بحث لام تاکید با نون تاکید خفیفه در فعل مستقبل معروف

لَیَفْعَلَنْ لَیَفْعَلَنْ لَتَفْعَلَنْ لَتَفْعَلَنْ لَتَفْعَلِنْ لَاَفْعَلَنْ لَنَفْعَلَنْ

بحث لام تاکید با نون تاکید خفیفه در فعل مستقبل مجهول

لَیُفْعَلَنْ لَیُفْعَلَنْ لَتُفْعَلَنْ لَتُفْعَلَنْ لَتُفْعَلِنْ لَاُفْعَلَنْ لَنُفْعَلَنْ

فصل این همه که گفته شد بحث فعل مستقبل با نون ثقیله و خفیفه بود
چون خواهی که امر بناکنی امر گرفته میشود از فعل مضارع غائب از غائب
حاضر از حاضر متکلم از متکلم معروف از معروف مجهول از مجهول چون خواهی
که امر حاضر معروف بناکنی علامت مضارع را حذف کن بعده بنگر که
یعنی تا را که علامت مضارع حاضر ست ۱۲
متحرک میماند یا ساکن اگر متحرک میماند آخر را ساکن کن اگر حرف علت
نباشد چون از تَعِدُ عِدْ واز تَضَعُ ضَعْ واگر باشد ساقط شود
چون از تَقِی قِ واگر ساکن میماند نظر کن در عین کلمه اگر عین کلمه مکسور
یعنی بعد حذف علامت مضارع ۱۲ منه
باشد یا مفتوح همزه وصل مکسور در اول او درآر و آخر را ساکن کن
ای بجای علامت مضارع ۱۲

اگر حرف علت نباشد چون از تسمع اِسْمَعْ و از تضرب اِضْرِبْ و اگر باشد

(السمع شنیدن ۱۲ — الضرب زدن ۱۲)

ساقط شود چون از ترمی اِرْمِ و از تخشی اِخْشَ اگر عین کلمه مضموم باشد

(الرمی تیر انداختن ۱۲ — الخشیة ترسیدن ۱۲)

همزهٔ وصل مضموم در اول او درآرد و آخر را ساکن کن اگر حرف علت نباشد چون

از تنصر اُنْصُرْ و اگر باشد ساقط شود چون از تدعو اُدْعُ چون خواهی که امر حاضر

(الدعوة بمعنی خواندن ۱۲)

مجهول و امر غائب معروف یا مجهول بنا کنی لام امر مکسور در اول او درآرد و آخر او

(ای فعل مضارع ۱۲)

جزم کن اگر حرف علت نباشد و اگر باشد ساقط شود چون لِیَدْعُ لِیَرْمِ لِیَخْشَ

و نون تاکید چنانچه در مضارع می آید در امر نیز می آید و در امر نون اعرابی هم ساقط شود

(ثقیله باشد یا خفیفه ۱۲)

بحث امر حاضر معروف

اِفْعَلْ اِفْعَلَا اِفْعَلُوا اِفْعَلِیْ اِفْعَلَا اِفْعَلْنَ

بحث امر حاضر مجهول

لِتُفْعَلْ لِتُفْعَلَا لِتُفْعَلُوا لِتُفْعَلِیْ لِتُفْعَلَا لِتُفْعَلْنَ

بحث امر غائب معروف

لیفعل لیفعلا لیفعلوا لتفعل لتفعلا لیفعلن لافعل لنفعل

بحث امر غائب مجہول

لیُفعل لیُفعلا لیُفعلوا لتُفعل

لتُفعلا لیُفعلن لاُفعل لنُفعل

بحث امر حاضر معروف با نون ثقیلہ

اِفعلنّ اِفعلانّ اِفعلُنّ اِفعلِنّ اِفعلانّ اِفعلنانّ

بحث امر حاضر مجہول با نون ثقیلہ

لتُفعلنّ لتُفعلانّ لتُفعلُنّ لتُفعلِنّ لتُفعلانّ لتُفعلنانّ

بحث امر غائب معروف با نون ثقیلہ

لیفعلنّ لیفعلانّ لیفعلُنّ لتفعلنّ

لِتَفْعَلَانِّ لِيَفْعَلْنَانِّ لَاَفْعَلَنَّ لِنَفْعَلَنَّ

بحث امر غائب مجہول با نون ثقیلہ

لِيُفْعَلَنَّ لِيُفْعَلَانِّ لِيُفْعَلُنَّ لِتُفْعَلَنَّ

لِتُفْعَلَانِّ لِيُفْعَلْنَانِّ لَاُفْعَلَنَّ لِنُفْعَلَنَّ

بحث امر حاضر معروف با نون خفیفہ

اِفْعَلَنْ اِفْعَلُنْ اِفْعَلِنْ

بحث امر حاضر مجہول با نون خفیفہ

لِتُفْعَلَنْ لِتُفْعَلُنْ لِتُفْعَلِنْ

بحث امر غائب معروف با نون خفیفہ

لِيَفْعَلَنْ لِيَفْعَلُنْ لِتَفْعَلَنْ لَاَفْعَلَنْ لِنَفْعَلَنْ

بحث امر غائب مجہول با نون خفیفہ

لِيُفْعَلَنَّ لِيُفْعَلْنَ لِتُفْعَلَنَّ لِأُفْعَلَنَّ لِنُفْعَلَنَّ

فصل این همه که گفته شد بحث امر بود چون خواهی که نهی بنا کنی پس لای نهی در اول فعل مستقبل درآر و لای نهی در آخر او در پنج محل جزم کند مثل لم اگر در آخر او حرف علت نباشد و اگر باشد ساقط گرداند چون لا تدع و لا ترم و لا تخش و از هفت محل نون اعرابی را هم دور نماید و در دو محل در لفظ هیچ عمل نکند و نون تاکید چنانچه در مضارع می آید همان طریق در نهی نیز می آید

یعنی چنانکه لم جزم کند ۱۲

یعنی در جمع مؤنث غائب و جمع مؤنث حاضر ۱۲

بحث نهی حاضر معروف

لَا تَفْعَلْ لَا تَفْعَلَا لَا تَفْعَلُوْا لَا تَفْعَلِیْ لَا تَفْعَلَا لَا تَفْعَلْنَ

بحث نهی حاضر مجهول

لَا تُفْعَلْ لَا تُفْعَلَا لَا تُفْعَلُوْا لَا تُفْعَلِیْ لَا تُفْعَلَا لَا تُفْعَلْنَ

بحث نهی غائب معروف

لَا یَفْعَلْ لَا یَفْعَلَا لَا یَفْعَلُوْا لَا تَفْعَلْ لَا تَفْعَلَا لَا یَفْعَلْنَ لَا اَفْعَلْ لَا نَفْعَلْ

بحث نہی غائب مجہول

لَا یُفْعَلْ لَا یُفْعَلَا لَا یُفْعَلُوْا لَا تُفْعَلْ لَا تُفْعَلَا لَا یُفْعَلْنَ لَا اُفْعَلْ لَا نُفْعَلْ

بحث نہی حاضر معروف بانون ثقیلہ

لَا تَفْعَلَنَّ لَا تَفْعَلَانِّ لَا تَفْعَلُنَّ لَا تَفْعَلِنَّ لَا تَفْعَلَانِّ لَا تَفْعَلْنَانِّ

بحث نہی غائب مجہول بانون ثقیلہ

لَا تُفْعَلَنَّ لَا تُفْعَلَانِّ لَا تُفْعَلُنَّ لَا تُفْعَلِنَّ لَا تُفْعَلَانِّ لَا تُفْعَلْنَانِّ

بحث نہی غائب معروف بانون ثقیلہ

لَا یَفْعَلَنَّ لَا یَفْعَلَانِّ لَا یَفْعَلُنَّ لَا تَفْعَلَنَّ

لَا تَفْعَلَانِّ لَا یَفْعَلْنَانِّ لَا اَفْعَلَنَّ لَا نَفْعَلَنَّ

بحث نہی غائب مجہول بانون ثقیلہ

لَا يُفْعَلَنَّ لَا يُفْعَلَانِّ لَا يُفْعَلُنَّ لَا تُفْعَلَنَّ

لَا تُفْعَلَانِّ لَا يُفْعَلْنَانِّ لَا أُفْعَلَنَّ لَا نُفْعَلَنَّ

بحث نہی حاضر معروف با نون خفیفہ

لَا تَفْعَلَنْ لَا تَفْعَلُنْ لَا تَفْعَلِنْ

بحث نہی حاضر مجہول با نون خفیفہ

لَا تُفْعَلَنْ لَا تُفْعَلُنْ لَا تُفْعَلِنْ

بحث نہی غائب معروف با نون خفیفہ

لَا يَفْعَلَنْ لَا يَفْعَلُنْ لَا تَفْعَلَنْ لَا أَفْعَلَنْ لَا نَفْعَلَنْ

بحث نہی غائب مجہول با نون خفیفہ

لَا يُفْعَلَنْ لَا يُفْعَلُنْ لَا تُفْعَلَنْ لَا أُفْعَلَنْ لَا نُفْعَلَنْ

فصل این ہمہ کہ گفتہ شد بحث نہی بود چون خواہی کہ اسم فاعل

بنا کنی اسم فاعل گرفته میشود از فعل مضارع معروف پس علامت
مضارع را حذف کن بعد ازان فا کلمه را فتحه ده و میان فا و عین الف
فاعل در آر و عین کلمه را کسره ده و لام کلمه را تنوین زیاده کن تا اسم فاعل گردد

زیرا که تنوین خاصهٔ اسم ست

بحث اسم فاعل

فاعلٌ فاعلانِ فاعلونَ فاعلةٌ فاعلتانِ فاعلاتٌ

فصل این همه که گفته شد بحث اسم فاعل بود چون خواهی که اسم مفعول
بنا کنی اسم مفعول ساخته میشود از فعل مضارع مجهول پس علامت مضارع را
حذف کن بعد ازان میم مفتوح مفعول در اول آر و عین کلمه را ضمه ده
و میان عین و لام واو مفعول در آر و لام کلمه را تنوین ده تا اسم مفعول گردد

زیرا چه تنوین خاصهٔ اسم ست

بحث اسم مفعول

مفعولٌ مفعولانِ مفعولونَ مفعولةٌ مفعولتانِ مفعولاتٌ

تتمہ دربیان اسم ظرف واسم آلہ واسم تفضیل

فصل چون خواہی کہ اسم ظرف زمان ومکان بنا کنی علامت مضارع را
یعنی از حروف اتین ۱۲
حذف کن ومیم مفتوح در اول ودر آر وعین کلمہ را فتحہ دہ اگر مضموم باشد
بجای علامت مضارع ۱۲ — بسبب خفت فتحہ ۱۲
ورنہ بحالش بگذار ولام کلمہ را تنوین ملحق کن تا اسم زمان ومکان گردد
زیرا کہ تنوین خاصہ اسم ست ۱۲

بحث اسم ظرف

مَفْعَلٌ (واحد ۱۲) مَفْعَلَانِ (تثنیہ ۱۲) مَفَاعِلُ (جمع ۱۲)

فصل این ہمہ کہ گفتہ شد بحث اسم ظرف بود چون خواہی کہ اسم آلہ بنا کنی
علامت مضارع را حذف کن ومیم مکسور در اول ودر آر وعین کلمہ را فتحہ دہ اگر
ای بجای علامت مضارع ۱۲
مفتوح نباشد ولام کلمہ را تنوین ملحق ساز تا اسم آلہ گردد واگر بعد عین کلمہ الف آری
اگر مفتوح باشد بحالت خود بگذار ۱۲ — زیرا کہ تنوین خاصہ اسم ست ۱۲
ویا بعد لام تا زیادہ کنی دو صیغہ دیگر اسم آلہ کہ اکثر موافق قیاس ست پدید آید

بحث اسم آلہ

مِفْعَلٌ مِفْعَلَةٌ مِفْعَلَانِ مِفْعَلَتَانِ

مَفَاعِلُ وَ مِفْعَالٌ مِفْعَالَانِ مَفَاعِيلُ

فصل اینهمه گفته شد بحث اسم آله بود چون خواهی که اسم تفضیل بنا کنی علامت مضارع را حذف کن و همزه اسم تفضیل را در اول او در آر و عین کلمه را فتحه ده اگر مفتوح نباشد و لام را تنوین مده این طریق بنای اسم تفضیل است ای مذکر اما چون صیغه مؤنث بنا کنی بعد حذف علامت مضارع فا را ضمه ده و عین را ساکن کن و بعد لام الف مقصوره لاحق کن و لام کلمه را فتحه ده تا اسم تفضیل مؤنث گردد

بحث اسم تفضیل

اَفْعَلُ اَفْعَلَانِ اَفْعَلُونَ اَفَاعِلُ

فُعْلَى فُعْلَيَانِ فُعْلَيَاتٌ فُعَلٌ

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين والصلوة والسلام على رسوله محمد وآله واصحابه اجمعين

بدان اسعدك الله تعالى في الدارين كه جمله افعال متصرفه واسمای متمکنه از روی ترکیب حروف اصلی بر دو گونه است ثلاثی و رباعی اما ثلاثی آن باشد که در ماضی او سه حرف اصلی باشد چون نصر و ضرب و رباعی آن باشد که در ماضی او چهار حرف اصلی باشد چون بعثر و عرقب اما ثلاثی بر دو گونه است

۲۵

یکی مجرد کہ در ماضی او حرف زائد نباشد و دیگر مزید فیہ کہ در ماضی او
حروف زائد نیز باشد اما آنکہ در و حروف زائد نباشد آن نیز
بر دو گونہ است یکی مطرد کہ وزن او بیشتر آید و دیگر شاذ
کہ وزن او کمتر آید اما مطرد را پنج باب است باب اول بر وزن
فَعَلَ یَفْعُلُ بِفَتْحِ الْعَیْنِ فِی الْمَاضِی وَضَمِّھَا
فِی الْغَابِرِ چون اَلنَّصْرُ وَالنُّصْرَةُ یاری کردن
تصریفہ نَصَرَ یَنْصُرُ نَصْرًا فَھُوَ نَاصِرٌ وَنُصِرَ
یُنْصَرُ نَصْرًا فَھُوَ مَنْصُوْرٌ الامر منہ اُنْصُرْ
والنھی عنہ لَاتَنْصُرْ الظرف منہ مَنْصَرٌ والآلة منہ
مِنْصَرٌ ومِنْصَرَةٌ ومِنْصَارٌ وتثنیتھما مَنْصَرَانِ
ومِنْصَرَانِ والجمع منھما مَنَاصِرُ ومَنَاصِیْرُ

افعل التفضیل منه انصر والمؤنث منه نصریٰ

وتثنیتہما انصران ونصریان والجمع منہما انصرون

واناصر ونصر ونصریات ✤ الطلب جستن

الدخول درآمدن القتل کشتن الفتل تافتن

باب دوم بروزن فعل یفعل بفتح العین فی الماضی وکسرھا فی الغابر

چون الضرب والضربۃ زدن ورفتن بر روی زمین وپدید کردن مثل نصر

ضرب یضرب ضربا فھو ضارب وضرب یضرب

ضربا فھو مضروب الامر منه اضرب والنھی عنه

لاتضرب الظرف منه مضرب والاٰلة منه مضرب

ومضربۃ ومضراب وتثنیتہما مضربان ومضربان

والجمع منہما مضارب ومضاریب افعل التفضیل منه

اَضْرَبُ والمؤنث منه ضُرْبٰى وتثنيتهما اَضْرَبَانِ وضُرْبَيَانِ

والجمع منهما اَضْرَبُوْنَ واَضَارِبُ وضُرَبٌ وضُرْبَيَاتٌ

الغَسْل شستن الغَلَبُ غلبه كردن الظُّلْم ستم كردن الفَصْل جدا كردن

باب سوم بروزن فَعِلَ يَفْعَلُ بكسر العين فى الماضى وفتحها

فى الغابر چون السَّمْعُ والسَّمَاعُ شنيدن وگوش فراداشتن تصريفه

سَمِعَ يَسْمَعُ سَمْعًا فهو سَامِعٌ وسُمِعَ يُسْمَعُ سَمْعًا

فهو مَسْمُوْعٌ الامر منه اِسْمَعْ والنهى عنه لا تَسْمَعْ

الظرف منه مَسْمَعٌ والآلة منه مِسْمَعٌ ومِسْمَعَةٌ

ومِسْمَاعٌ وتثنيتهما مَسْمَعَانِ ومِسْمَعَانِ والجمع منهما

مَسَامِعُ ومَسَامِيْعُ افعل التفضيل منه اَسْمَعُ والمؤنث منه

سُمْعٰى وتثنيتهما اَسْمَعَانِ وسُمْعَيَانِ والجمع منه

أَسْمُعُونَ وَأَسَامِعُ وَسُمَّعٌ وَسُمْعِيَاتٌ اَلْعِلْمُ دانستن

اَلْفَهْمُ دریافتن اَلْحِفْظُ نگاه داشتن اَلشَّهَادَةُ گواهی دادن اَلْحَمْدُ

ستودن اَلْجَهْلُ نادانستن **باب چهارم** بروزن فَعَلَ يَفْعَلُ

بفتح العين فيهما چون اَلْفَتْحُ کشادن **تصريفه** فَتَحَ

يَفْتَحُ فَتْحًا فهو فَاتِحٌ وَفُتِحَ يُفْتَحُ فَتْحًا فهو مَفْتُوحٌ

الامر منه اِفْتَحْ والنهى عنه لَا تَفْتَحْ الظرف منه

مَفْتَحٌ والآلة منه مِفْتَحٌ وَمِفْتَحَةٌ وَمِفْتَاحٌ

وتثنيتهما مِفْتَحَانِ وَمِفْتَحَانِ والجمع منهما مَفَاتِحُ

وَمَفَاتِيحُ افعل التفضيل منه اَفْتَحُ والمؤنث منه

فُتْحَى وتثنيتهما اَفْتَحَانِ وَفُتْحَيَانِ والجمع منهما اَفْتَحُونَ

وَأَفَاتِحُ وَفُتَحٌ وَفُتْحَيَاتٌ اَلْمَنْعُ بازداشتن اَلصَّبْغُ

۳۹

رنگ کردن اَلدُّهن گرد داشتن اَلسَّلخ پوست کشیدن چرا آنکه بر فعلیکه

برین وزن آید بجای عین فعل یا لام فعل او حرفی باشد از حروف

حلق و حروف حلق شش ست اَلحاء و الخاء و العین و الغین و الهاء

والهمزة که مجموع وی اَغ هع خ حـ باشد آمار کن برکن و اَبی یابی فشاذ

باب پنجم بر وزن فَعُلَ یَفْعُلُ بضم العین فیهما بدانکه این باب لازم

و بیشتر اسم فاعل این باب بر وزن فَعِیْلٌ می آید چون اَلْکَرَمُ وَالْکَرَامَةُ

بزرگ شدن تصریفه کَرُمَ یَکْرُمُ کَرَمًا وَکَرَامَةً فَهُوَ کَرِیْمٌ

الامر منه اُکْرُمْ والنهی عنه لا تَکْرُمْ الظرف منه مَکْرَمٌ والالة منه

مِکْرَمٌ و مِکْرَمَةٌ و مِکْرَامٌ وتثنیتهما مَکْرَمَانِ ومِکْرَمَانِ والجمع منهما

مَکَارِمُ و مَکَارِیْمُ افعل التفضیل منه اَکْرَمُ والمؤنث منه کُرْمٰی

وتثنیتهما اَکْرَمَانِ وکُرْمَیَانِ والجمع منهما اَکْرَمُوْنَ واَکَارِمُ

وکرم وکرمیات اللطف واللطافة پاکیزه شدن القرب

نزدیک شدن البعد دور شدن الکثرة بسیار شدن آماشا وآنکه

وزن او کمتر آید آنرا شش باب ست باب اول بر وزن فعل یفعل

بکسر العین فیهما چون الحسب والحسبان پنداشتن تصریفه حسب

ای فی الماضی والغابر ۱۲ منه

یحسب حسبا وحسبانا فهو حاسب وحسب یحسب حسبا و

حسبانا فهو محسوب الامر منه احسب والنهی عنه لا تحسب

الظرف منه محسب والآلة منه محسب ومحسبة ومحساب وتثنیتهما

محسبان ومحسبان والجمع منهما محاسب ومحاسیب افعل التفضیل منه

احسب والمؤنث منه حسبی وتثنیتهما احسبان وحسبیان والجمع منهما

احسبون واحاسب وحسب وحسبیات ۱۲ آنکه صحیح ازین باب جز

ونعم ینعم دیگر نیامده است النعم والنعمة خوش عیش شدن

باب دوم بر وزن فَعِلَ يَفْعُلُ بكسر العين في الماضي وضمها في

الغابر بدانكه صحيح ازين باب فَضِلَ يَفْضُلُ ديگر نيامده است و بعضي حَضِرَ

يَحْضُرُ و نَعِمَ يَنْعُمُ را نيز ازين باب گويند چون اَلفَضْلُ افزون شدن و غلبه کردن

تصريفه فَضِلَ يَفْضُلُ فَضْلاً فهو فاضِلٌ و فُضِلَ يُفْضَلُ فَضْلاً

فهو مَفْضُولٌ الامر منه اُفْضُلْ والنهي عنه لاتَفْضُلْ الظرف منه

مَفْضَلٌ والآلة منه مِفْضَلٌ و مِفْضَلَةٌ و مِفْضَالٌ و تثنيتهما مَفْضَلانِ

و مِفْضَلانِ والجمع منهما مَفاضِلُ و مَفاضِيلُ فعل التفضيل منه

اَفْضَلُ والمؤنث منه فُضْلَى و تثنيتهما اَفْضَلانِ و فُضْلَيانِ

والجمع منهما اَفْضَلُونَ و اَفاضِلُ و فُضَلٌ و فُضْلَياتٌ اَلحُضُورُ

حاضر شدن باب سوم بر وزن فَعُلَ يَفْعُلُ بضم العين في الماضي

وفتحها في الغابر بدانكه هر ماضي که مضموم العين بود مستقبل او نيز مضموم العين آيد

مگر در صرف واحد از معتل عین واوی مانند کُدْتُّ وتَکادُ چون اَلکَوْدُ

وَالکَیْدُوْدَۃُ خواستن ونزدیک شدن تصریفہ کادَ یَکادُ کَوْدًا

وَکَیْدُوْدَۃً فَھُوَ کَائِدٌ وَکِیْدَ یُکَادُ کَوْدًا وَکَیْدُوْدَۃً فَھُوَ مَکُوْدٌ

الامر منہ کُدْ والنہی عنہ لَاتَکُدْ الظرف منہ مَکَادٌ والاٰلۃ منہ

مِکْوَدٌ ومِکْوَدَۃٌ ومِکْوَادٌ وتثنیتہما مَکَادَانِ ومِکْوَادَانِ

والجمع منہما مَکَاوِدُ ومَکَاوِیْدُ افعل التفضیل منہ اَکْوَدُ

والمؤنث منہ کُوْدٰی وتثنیتہما اَکْوَدَانِ وکُوْدَیَانِ والجمع منہما

اَکْوَدُوْنَ واَکَاوِدُ وکُوَدٌ وکُوْدَیَاتٌ بدانکہ کُدْتُّ در اصل

کَوُدْتُّ بود ضمہ بر واو دشوار داشتہ نقل کردہ بما قبل دادند بعد

ازالہ حرکت ماقبل واو از جہت اجتماع ساکنین افتاد بعدہ دال را بتا بدل کردہ

تا را در تا ادغام کردند کُدْتُّ شد وتَکادُ در اصل تَکْوَدُ بود حرکت واو نقل کردہ

بما قبل واو اند پس از جهت فتحهٔ ما قبل واو الف گشت تکادُ شد این لغت را بعضی

از سمع یسمع نیز گویند اما منشعب ثلاثی که در وی حروف زائد نیز باشد بر دو گونه است

یکی آنکه ملحق برباعی باشد دوم آنکه ملحق برباعی نباشد اما آنکه ملحق برباعی نباشد

نیز بر دو گونه است یکی آنکه در وی الف وصل در آید و دیگر آنکه در وی الف وصل در نیاید

اما آنکه در وی الف وصل در آید آنرا نه باب است باب اول بر وزن اِفتعال چون

الاجتناب پرهیز کردن تصریفه اِجتنب یجتنب اجتنابا فهو

مُجتنِب و اُجتُنِب یُجتنب اجتنابا فهو مُجتنَب الامر منه اِجتنِب

والنهی عنه لا تجتنِب الاقتباس پارهٔ نور چیدن الاقتناص

صید کردن الالتماس جستن الاعتزال یکسو شدن الاحتمال برداشتن

الاختطاف ربودن باب دوم اِستفعال چون الاستنصار طلب یاری

کردن تصریفه اِستنصر یستنصر استنصارا فهو مستنصِر و اُستُنصِر

یُسْتَنْصَرُ اِسْتِنْصَارًا فَهُوَ مُسْتَنْصَرٌ الامر منه اِسْتَنْصِرْ والنهی عنه لاتَسْتَنْصِرْ

الاِسْتِغْفَارُ آمرزش خواستن الاِسْتِفْسَارُ پرسیدن الاِسْتِنْفَارُ رمیدن
و رمانیدن الاِسْتِخْلَافُ کسی را بجای خویش یا بجای دیگر نشانیدن الاِسْتِمْتَاعُ
برخورداری گرفتن بکسی یا بچیزی بدانکه این هر دو باب لازم و متعدی آمده اند
باب سوم بر وزن اِنْفِعَال چون الاِنْفِطَارُ شگافته شدن بدانکه هر فعلیکه
برین وزن آید لازم باشد تصریفه اِنْفَطَرَ یَنْفَطِرُ اِنْفِطَارًا فهو مُنْفَطِرٌ
الامر منه اِنْفَطِرْ والنهی عنه لاتَنْفَطِرْ الاِنْصِرَافُ باز گشتن الاِنْقِلَابُ
برگشته شدن الاِنْخِفَافُ سبک شدن الاِنْشِعَابُ شاخ و شاخ
شدن باب چهارم بر وزن اِفْعِلَال بدانکه این باب نیز لازم است چون الاِحْمِرَارُ
سرخ شدن تصریفه اِحْمَرَّ یَحْمَرُّ اِحْمِرَارًا فهو مُحْمَرٌّ الامر منه اِحْمَرَّ
اِحْمَرِّ اِحْمَرْ والنهی عنه لاتَحْمَرَّ لاتَحْمَرِّ لاتَحْمَرْ الاِخْضِرَارُ سبز شدن الاِصْفِرَارُ

زرد شدن الاغبرار گرد آلوده شدن الابلقاق ابلق شدن اسپ
باب پنجم بروزن افعیلال چون الادهیمام سخت سیاه شدن تصریفه
ادهامّ یدهامّ ادهیماما فهو مدهامّ الامر منه ادهامّ ادهامِّ ادهامَّ
والنهی عنه لا تدهامّ لا تدهامِّ لا تدهامَّ الاسیرار گندم گون شدن
الاکمیتات کمیت شدن اسپ الاشهیباب سفید شدن الاصحیرار خشک
شدن نبات الاحمیرار سرخ شدن بدانکه این باب لازم ست باب ششم بروزن
افعیعال چون الاخشیشان سخت درشت شدن تصریفه اخشوشن
یخشوشن اخشیشانا فهو مخشوشن الامر منه اخشوشن والنهی عنه
لا تخشوشن الاخریراق دریده شدن جامه الاخلیلاق کهنه شدن جامه الاعلیلاط
شوشیدن آب الاعذیذاب کوره پشت شدن بدانکه این باب هم لازم ست و در قرآن
شریف نیامده است باب هفتم بروزن افعوّال چون الاجلوّاذ شتافتن تصریفه

اِجْلَوَّذَ يَجْلَوِّذُ اِجْلِوَّاذًا فهو مُجْلَوِّذٌ الامر منه اِجْلَوِّذْ والنهی عنه

لَا تَجْلَوِّذْ اَلْاِخْرِوَّاطُ چوب تراشیدن اَلْاِعْلِوَّاطُ قلاده درگردن شتر

بستن يُقَالُ اِعْلَوَّطَ الْبَعِيْرَ اِذَا تَعَلَّقَ بِعُنُقِهٖ قِلَادَةً بدانکه این باب

ہم لازم ست و در قرآن شریف نیامده باب ہشتم بروزن اِفَّاعُلٌ چون اَلْاِثَّاقُلُ

یعنے باعتبار اکثر و قدیہ بسیار کمتر آمده ۱۲

گران بار شدن خود را گران بار ساختن تصریفه اِثَّاقَلَ يَثَّاقَلُ اِثَّاقُلًا

فهو مُثَّاقِلٌ الامر منه اِثَّاقَلْ والنهی عنه لَا تَثَّاقَلْ اَلْاِدَّارُكُ

در رسیدن و در رسانیدن اَلْاِسَّاقُطُ میوه از درخت افگندن اَلْاِشَّابُهُ ہم شکل

شدن اَلْاِصَّالُحُ با یکدیگر آشتی کردن باب نہم بروزن اِفَّعُّلٌ چون اَلْاِطَّهُّرُ

پاک شدن تصریفه اِطَّهَّرَ يَطَّهَّرُ اِطَّهُّرًا فهو مُطَّهِّرٌ الامر منه

بزیادت سه حرف الف قبل فا و تکرار فا و عین ۱۲ منه

اِطَّهَّرْ والنهی عنه لَا تَطَّهَّرْ اَلْاِزَّمُّلُ جامه بر سر کشیدن اَلْاِضَّرُّعُ

زاری کردن اَلْاِجَّنُّبُ دور شدن اَلْاِذَّكُّرُ پند پذیرفتن و یاد کردن

بدانکه اصل باب اِفّاعُل و اِفَّعُّل تَفاعُل و تَفَعُّل بوده تا را ساکن
کرده بفا بدل کردند و فا را در فا ادغام نمودند از جهت مجانست در مخرج پس
همزهٔ وصل مکسور در اول او در آوردند تا ابتدا بالسکون لازم نیاید اِفّاعُل و اِفَّعُّل
شد اما آنکه در و الف وصل در نیاید آن از پنج باب است باب اول بر وزن اِفعال چون
الاِکرام گرامی کردن تصریفه اَکرَمَ یُکرِمُ اِکراماً فهو مُکرِمٌ و اُکرِمَ یُکرَمُ
بزیادت یک حرف یعنی همزهٔ قطعی قبل فا ۱۲
اِکراماً فهو مُکرَمٌ الامر منه اَکرِم و النهی عنه لا تُکرِم الاِسلامُ
مسلمان شدن و گردن نهادن بطاعت الاِذهابُ بردن الاِعلانُ
آشکارا کردن الاِکمالُ تمام کردن بدانکه همزهٔ امر حاضر این باب وصلی نیست
بلکه همزهٔ قطعی ست که حذف کرده شده است از مضارع او یعنی تُکرِمُ که در اصل
تُؤَکرِمُ بوده است از برای موافقت اُکرِمُ که در اصل اُءَکرِمُ بوده است همزهٔ
تا علم باب مختلف نشود ۱۲
ثانی از جهت اجتماع همزتین افتاد اُکرِمُ شد باب دوم بر وزن تَفعیل چون

التصریف گردانیدن تصریفه صرّف یصرّف تصریفا فهو مصرّف

بزیادت یک حرف و آن تکرار عین است ۱۲

وصُرّف یُصرّف تصریفا فهو مُصرّف الامر منه صرّف

والنهی عنه لاتصرّف التکذیب والکذّاب کسی را دروغ زن داشتن

التقدیم پیش شدن و پیش کردن التمکین جای دادن التعظیم بزرگ داشتن

التعجیل شتابی کردن باب سوم بروزن تفعّل چون التقبّل پذیرفتن

تصریفه تقبّل یتقبّل تقبّلا فهو متقبّل وتُقُبّل یُتقبّل تقبّلا

فهو متقبَّل الامر منه تقبّل والنهی عنه لاتقبّل التفکّه

بیک تا ۱۲

میوه خوردن التلبّث درنگ کردن التعجّل شتافتن التبسّم دندان

والتلبث ایضا ۱۲

سفید کردن بدانکه در باب تفعّل و تفاعل و تفعلل هر جا که دو تا در اول کلمه جمع آیند

روا باشد که یک تا را حذف کنند باب چهارم بروزن مفاعلة چون المقاتلة

والقتال با یکدیگر کارزار کردن تصریفه قاتل یقاتل مقاتلة وقتالا

آپس میں لڑنا جھگڑنا ۱۲ بزیادت الف میان فا و عین ۱۲

فهو مُقاتِلٌ وقُوتِلَ يُقاتَلُ مُقاتَلةً وقِتالاً فهو مُقاتَلٌ

الامر منه قاتِلْ والنهی عنه لاتُقاتِلْ المُعاقَبةُ والعِقابُ

بایکدیگر عذاب کردن المُخادَعةُ والخِداعُ فریفتن المُلازَمةُ واللِّزامُ

باهم لازم گرفتن المُبارَکةُ برکت گرفتن بخدای عزوجل یا بکسی یا بچیزی

ای پیوسته بودن باچیزی ۱۲

باب پنجم بروزن تفاعُل چون التَّقابُلُ بایکدیگر روبرو شدن تصریفه

تَقابَلَ یَتَقابَلُ تَقابُلاً فهو مُتَقابِلٌ وتُقُوبِلَ یُتَقابَلُ

تَقابُلاً فهو مُتَقابَلٌ الامر منه تَقابَلْ والنهی عنه لاتَتَقابَلْ

التَّخافُتُ بایکدیگر سخن پنهان گفتن التَّعارُفُ بایکدیگر شناختن التَّفاخُرُ

بایکدیگر فخر کردن اما رباعی نیز بر دو گونه است یکی مجرد که در وی حرف زائد نباشد

یعنی نازیدن ۱۲

دوم منشعب که در وی حرف زائد هم باشد اما آنکه در وی حرف زائد نباشد

ازو یک باب است و این باب لازم و متعدی نیز آمده است باب اول بروزن فَعْلَلَةٌ

چون اَلبَعثَرَةُ برانگیختن تصریفه بَعثَرَ یُبَعثِرُ بَعثَرَةً فهو مُبَعثِرٌ

بضم علامت مضارع وکسر ماقبل حرف اخیر مضارع معروف

وَبُعثِرَ یُبَعثَرُ بَعثَرَةً فهو مُبَعثَرٌ الامر منه بَعثِر والنهی عنه

لاتُبَعثِر اَلدَّحرَجَةُ بسیار گردانیدن اَلعَسکَرَةُ لشکر ساختن

اَلقَنطَرَةُ پل بستن اَلزَّعفَرَةُ رنگ کردن بزعفران آما رباعی منشعب که در وی حروف

زائد باشد آن نیز بر دو گونه است یکی آنکه در وی همزه وصل نباشد و دیگر آنکه در وی همزه وصل

ای دو قسم است ۱۲

باشد اما آنکه در وی همزه وصل نباشد نیز یک باب است این باب لازم ست در قرآن شریف نیامده است

باب اوّل بر وزن تَفَعلُلٌ چون اَلتَّسَربُلُ پیراهن پوشیدن تصریفه

در لغت آمده تسربل ای لبس السربال ۱۲ منه عفو جمیع ذنوبه

تَسَربَلَ یَتَسَربَلُ تَسَربُلاً فهو مُتَسَربِلٌ الامر منه تَسَربَل والنهی عنه

بزیادت تا قبل فا ۱۲

لاتَتَسَربَل اَلتَّبَرقُعُ برقع پوشیدن اَلتَّمَقهُرُ مقهور شدن اَلتَّزَندُقُ

زندیق شدن اَلتَّبَختُرُ بناز خرامیدن اما آنکه در وی همزه وصل در آید آنرا

بالکسر جماعتی ست از مجوس که با بتقالی را دو گوید وغیره وغیره ۱۲ منه

دو باب ست و آن هر دو باب لازم ست باب اول بر وزن اِفعِنلالٌ

چون الاِبرِنشاق شاد شدن تصریفه اِبرَنشَقَ یبرَنشِقُ

اِبرِنشاقاً فهو مُبرَنشِقٌ الامر منه اِبرَنشِق والنهی عنه

لاتَبرَنشِق الاِحرِنجام جمع شدن الاِبلِنداح فراخ شدن

جایگاه الاِسلِنطاح برقفا خفتن الاِعرِنکاس سیاه شدن موی

بدانکه این باب در قرآن شریف نیامده است **باب دوم**

بر وزن اِفعِلّال چون الاِقشِعرار موی بر تن خاستن تصریفه

اِقشَعَرَّ یَقشَعِرُّ اِقشِعراراً فهو مُقشَعِرٌّ الامر منه اِقشَعِرَّ

اِقشَعِرِّ اِقشَعرِر والنهی عنه لاتَقشَعِرَّ لاتَقشَعِرِّ لاتَقشَعرِر

الاِقمِطرار سخت ناخوش شدن الاِشفِترار پراگنده شدن الاِزمِهرار

سرخ شدن چشم الاِسمِهرار سخت شدن خار الاِسمِغرار بلند شدن

بدانکه این باب در قرآن شریف آمده است کما قال الله تعالی تقشعر

مِنهُ جُلودُ الَّذِینَ یَخشَونَ رَبَّهُم اَمّا ثلاثی منشعب که ملحق برباعی
است نیز بر دو گونه است یکی آنکه ملحق برباعی مجرد باشد دوم آنکه ملحق
برباعی مجرد نباشد اما آنکه ملحق برباعی مجرد باشد آنرا هفت بابست **باب اول**
بروزن فَعلَلَةٌ بتکرار اللام چون اَلجَلبَبَةُ چادر پوشیدن تصریفه
جَلبَبَ یُجَلبِبُ جَلبَبَةً فهو مُجَلبِبٌ و جُلبِبَ یُجَلبَبُ
جَلبَبَةً فهو مُجَلبَبٌ الامر منه جَلبِب والنهی عنه
لاتُجَلبِب اَلشَّملَلَةُ شتافتن ولیس هذا الباب فی القرآن
(یعنی) ونیست این باب در قرآن مجید ۱۲

باب دوم بروزن فَعنَلَةٌ بزیادة النون بین العین واللام
چون اَلقَلنَسَةُ کلاه پوشیدن تصریفه قَلنَسَ یُقَلنِسُ قَلنَسَةً
در هندی ٹوپی پہننا ۱۲
فهو مُقَلنِسٌ وقُلنِسَ یُقَلنَسُ قَلنَسَةً فهو مُقَلنَسٌ الامر
منه قَلنِس والنهی عنه لاتُقَلنِس ولیس فی القرآن
(یعنی) ونیست (این باب) در قرآن مجید ۱۲

باب سوم بروزن فَوْعَلَةٌ بزيادة الواو بين الفاء والعين

چون الجَوْرَبَةُ پاتابه پوشیدن تصریفه جَوْرَبَ يُجَوْرِبُ جَوْرَبَةً

در تاج گفته الجوربة جورب پوشانیدن ۱۲

فهو مُجَوْرِبٌ وَجُوْرِبَ يُجَوْرَبُ جَوْرَبَةً فهو مُجَوْرَبٌ

الامر منه جَوْرِبْ والنهی عنه لا تُجَوْرِبْ الحَوْقَلَةُ

سخت پیر شدن ولیس فی القرآن **باب چهارم** بروزن فَعْوَلَةٌ

ونیست این باب در قرآن مجید ۱۲

بزيادة الواو بين العين واللام چون السَّرْوَلَةُ ازار پوشیدن

تصریفه سَرْوَلَ يُسَرْوِلُ سَرْوَلَةً فهو مُسَرْوِلٌ وَسُرْوِلَ

يُسَرْوَلُ سَرْوَلَةً فهو مُسَرْوَلٌ الامر منه سَرْوِلْ والنهی عنه

لا تُسَرْوِلْ الجَهْوَرَةُ آواز بلند کردن ولیس فی القرآن

باب پنجم بروزن فَيْعَلَةٌ بزيادة الياء بين الفاء والعين چون

الخَيْعَلَةُ پیراهن بی آستین پوشیدن تصریفه خَيْعَلَ يُخَيْعِلُ

خَيْعَلَةً فَهُوَ مُخَيْعِلٌ وَخُوعِلَ يُخَيْعَلُ خَيْعَلَةً فَهُوَ مُخَيْعَلٌ

الامر منه خَيْعِلْ والنهى عنه لا تُخَيْعِلْ آلْهَيْمَنَةُ گواه شدن

يقال اِنَّ الهاءَ فيه مُبدَلة مِنَ الهمزة اَلصَّيْطَرَةُ برگماشته شدن

وجاء في القرآن كما قال الله تعالى لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيْطِرٍ بدانكه

خُوعِلَ در اصل خُيْعِلَ بود از جهت ضمه ماقبل يا واو گشت خُوعِلَ شد

باب ششم بر وزن فَعْيَلَةٌ بزيادة الياء بين العين واللام چون

اَلشَّرْيَفَةُ افزونى برگهاى كشت بريدن تصريفه شَرْيَفَ يُشَرْيِفُ

شَرْيَفَةً فهو مُشَرْيِفٌ وشُرْيِفَ يُشَرْيَفُ شَرْيَفَةً فهو

مُشَرْيَفٌ الامر منه شَرْيِفْ والنهى عنه لا تُشَرْيِفْ اَلْجَزْيَلَةُ

زر اندودن وَلَيْسَ فِي الْقُرْآنِ **باب هفتم** بر وزن فَعْلَاةٌ

بزيادة الالف المبدلة من الياء بعد اللام چون القلساة

كلاه پوشیدن اصله قلسية فانقلبت الياء الفا لتحرکها
وانفتاح ما قبلها تصريفه قلسى يقلسي قلساة فهو
مقلس و قلسي يقلسي قلساة فهو مقلسى الامر منه
قلس والنهى عنه لاتقلس الجعباة افگندن وليس في
القرآن يقلسي در اصل يقلسي بود ضمه بر يا دشوار داشته
ساكن كردند يقلسي شد مقلس در اصل مقلسي بود
ضمه بر يا دشوار داشته ساكن كردند التقای ساكنين شد ميان يا
وتنوين يا افتاد مقلس شد وقلسي بر اصل خود ست يقلسى در اصل
يقلسي بود يا متحرك ما قبلش مفتوح يا الف گشت يقلسى شد مقلسى
در اصل مقلسي بود يارا از جهت فتحه ما قبل بالف بدل كردند التقاى ساكنين شد
ميان الف وتنوين الف افتاد مقلسى شد قلس در اصل قلسي بود يا

بعلامت جزمی افتاد قلس شد لا تقلس در اصل لا تقلسی بوده است

اینجا نیز بعلامت جزمی افتاد لا تقلس شد اما آنکه ملحق برباعی متشعب باشد

آن نیز بر دو گونه است یکی آنکه ملحق به تدحرج باشد دوم آنکه ملحق به احرنجم

باشد اما آنکه ملحق به تدحرج باشد آنرا هشت باب است باب اول بروزن

تفعلل بزیادة التاء قبل الفاء وتکرار اللام چون التجلبب چادر پوشیدن

تصریفه تجلبب یتجلبب تجلببا فهو متجلبب الامر منه

تجلبب والنهی عنه لا تتجلبب التغبر گرد آلوده شدن ولیس

فی القرآن باب دوم بروزن تفعنل بزیادة التاء قبل الفاء والنون

بین العین واللام چون التقلنس کلاه پوشیدن تصریفه تقلنس

یتقلنس تقلنسا فهو متقلنس الامر منه تقلنس والنهی

عنه لا تتقلنس ولیس فی القرآن باب سوم بروزن تفعول

بزيادة التاء والميم قبل الفاء چون التَّمَسْكُن حالت خواری پیدا کردن

تصریفه تَمَسْكَنَ يَتَمَسْكَنُ تَمَسْكُنًا فهو مُتَمَسْكِنٌ الامر منه تَمَسْكَنْ

والنهي عنه لا تَتَمَسْكَنْ اَلتَّمَنْدُل مسح کردن دست بمندیل يقال تَمَنْدَلَ

الرَّجُلُ اِذَا مَسَحَ بِيَدِهِ الْمِنْدِيْلَ اِعْلَمْ اَنَّ هٰذَا الْبَابَ شَاذٌّ بَلْ

مِنْ قَبِيْلِ الْغَلَطِ عَلٰى تَوَهُّمِ الْمِيْمِ اَصْلًا باب چهارم بروزن

تَفَعْلُتٌ بزيادة التاء قبل الفاء وبعد اللام چون اَلتَّعَفْرُتُ

عفریت شدن يُقَالُ تَعَفْرَتَ الرَّجُلُ اِذَا صَارَ عِفْرِيْتًا اي خَبِيْثًا

گفته میشود تعفرت الرجل هرگاه عفریت شود یعنی خبیث ۱۲

تصریفه تَعَفْرَتَ يَتَعَفْرَتُ تَعَفْرُتًا فهو مُتَعَفْرِتٌ الامر منه تَعَفْرَتْ

والنهي عنه لا تَتَعَفْرَتْ اِعْلَمْ اَنَّ هٰذَا الْمِثَالَ غَرِيْبٌ وَلَيْسَ فِي الْقُرْاٰنِ

بدانکه تحقیق این مثال نادرست و نیست در قرآن مجید ۱۲

باب پنجم بروزن تَفَوْعُلٌ بزيادة التاء قبل الفاء والواو بين الفاء

والعين چون اَلتَّجَوْرُبُ پایتابه پوشیدن تصریفه تَجَوْرَبَ يَتَجَوْرَبُ

۴۸

تجوربا فهو متجورب الامر منه تجورب والنهي عنه لا تتجورب
التكثر بسيار شدن وليس في القرآن باب ششم بروزن تفعول
بزيادة التاء قبل الفاء والواو بين العين واللام چون التسرول
ازار پوشيدن تصريفه تسرول يتسرول تسرولا فهو متسرول
الامر منه تسرول والنهي عنه لا تتسرول التدهور گذشتن
شب وليس في القرآن باب هفتم بروزن تفيعل بزيادة التاء
قبل الفاء والياء بين الفاء والعين چون التخيعل پيراهن بي آستين پوشيدن
تصريفه تخيعل يتخيعل تخيعلا فهو متخيعل الامر منه
تخيعل والنهي عنه لا تتخيعل التعيهر بسيار شدن التشيطن
نافرماني كردن بدانكه اين باب در قرآن شريف نيامده است باب هشتم بروزن
تفعلي بزيادة التاء قبل الفاء والياء بعد اللام كه در اصل تفعلي

بوده است ضمهٔ لام را بکسره بدل کردند برای موافقت یا پس ضمه بر یا

دشوار داشته ساکن کردند التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا افتاد تفعل

شد چون اَلتَّقَلْسِی کلاه پوشیدن تصریفه تَقَلْسیٰ یَتَقَلْسیٰ

تَقَلْسِیًا فهو مُتَقَلْسٍ الامر منه تَقَلْسَ والنهی عنه

لا تَتَقَلْسَ و لَیْسَ فِی الْقُرْاٰنِ بدانکه زیادت تا در اول این ابواب

برای الحاق نیست بلکه برای معنی مطاوعت است چنانکه در تَدَحْرَجَ بود

زیرا که الحاق بزیادت حروف در اول کلمه نیامده است اما آنکه ملحق به

احرنجم باشد دو باب ست و این هر دو باب در قرآن شریف نیامده است

باب اول وزن اِفْعَنْلَلَ بزیادة همزة الوصل قبل الفاء و النون

بعد العین و تکرار اللام چون اَلْاِقْعِنْسَاسُ سخت واپس شدن

تصریفه اِقْعَنْسَسَ یَقْعَنْسِسُ اِقْعِنْسَاسًا فهو مُقْعَنْسِسٌ

الامر منه اِقْعَنْسِسْ والنهی عنه لا تَقْعَنْسِسْ الاِعْرِنْكَاكُ

سیاه شدن موی **باب دوم** بر وزن اِفْعِنْلَاءٌ بزیادة همزة الوصل قبل

الفاء والنون بین العین واللام والیاء بعد اللام چون الاِسْلِنْقَاءُ

ستان باز خفتن بدانکه اِسْلِنْقَاءٌ در اصل اِسْلِنْقَایٌ بوده است

یا بعد الف افتاد پس همزه گشت اِسْلِنْقَاءٌ شد تصریفه اِسْلَنْقَی

یَسْلَنْقِی اِسْلِنْقَاءً فهو مُسْلَنْقٍ الامر منه اِسْلَنْقِ والنهی عنه

لا تَسْلَنْقِ الاِسْرِنْدَاءُ غلبه کردن خواب بر مردم بدان اَلْحَقَكَ الله
(شامل گرداند ترا خدای)

تعالی بالصالحین که الحاق در لغت بمعنی در رسیدن و در رسانیدن است
(برتو با نیکوکاران ۱۲)

و در اصطلاح اهل صرف آنست که در کلمه حرفی زیاده کنند تا آن کلمه بروزن

کلمه دیگر شود از برای آنکه معامله که با ملحق به کرده شود با ملحق نیز کرده آید و

شرط الحاق آنست که مصدر ملحق با مصدر ملحق به موافق باشد نه مخالف

تمام شد نسخهٔ منشعب

مشعب منظوم

بعد حمد حق و نعت رسول — گوش کن از من ظلوم و جهول
فعل زان رو که از حروف اصول — شد مرکب بود و نوع شد منقول
سو جز ششم می کنم به نظم بیان — یک ثلاثی دگر رباعی دان
هر یکی این دو قسم را ای یار — چون مجرد و مزید فیه شمار
پس ثلاثی مجرد ست دو قسم — مطرد و شاذ دان تو آنرا اسم
مطرد شد به پنج باب علم — نصر و ضرب و سمع و فتح و کرم
شاذ را نیست زاید از سه باب — حسب و فضل ست کادهم در یاب
پس ثلاثی مزید را شانیست — با رباعی ست ملحق و یا نیست
غیر ملحق تو اولا بنگر — همزهٔ وصل آیدش بر سر
یا نیاید تو بعد از ین دریاب — کان در آید از ده بود نه باب
اجتناب ست و دیگر استنصار — انفطار احمرار و احمیرار
باز اخشوشن ست و افعوّال — هشتم اثاقل ای جوان در حال
نهم اطهّر آمد آن بی فصل — و انکه ناید برون همزهٔ وصل
پنج باب ست اولین اکرام — باز تکریم پس تقبّل نام
چار مین را مقاتله بشمار — پنجمین شد تقابل از بر دار
پس رباعی مجرد از ز ائمه — غیر یک باب بعثره ناید
بر دو گونه مزید فیه بدان — یک مع حرف وصل یکی آن